

به نام خدا

شهر در هنر و ادبیات

عنوان مقاله: آداب زیارت اصفهان در ادبیات عصر صفوی^۱

مؤلف: الناز نجار نجفی^۲

چکیده

«ادبیات» مأخوذ از «ادب» است و «ادب» در اصل «حد و حرمت چیزی را نگه داشتن» است. نهایت ادب‌ورزی زمانی اتفاق می‌افتد که ما به «جایگاه» حقیقی کسی یا جایی و یا چیزی که با آن مواجهیم، وقوف یافته و به عبارتی بفهمیم «آن چیز چیست؟»، «آنجا کجاست؟» یا «آن شخص کیست؟». بنابراین ادبیات در معنای حقیقی، آینه‌ای است که در آن مقام جایها و کسان و چیزها بر ماعیان می‌شود و حرمت‌ها به جای آورده می‌شود. درباره شناختن مقام و جایگاه شهرها نیز وضع به همین منوال است و به عبارتی «ادبیات فارسی» محملی است که می‌توان در آن سراغ شأنیت شهرها را گرفت.

یکی از بهترین نمونه‌هایی که می‌توان در آن قد و قامت شهر اصفهان را به کمال دید، ادبیات عصر صفوی و یکی از جالبترین آنها، نامه‌ای است که میرزا منصور سمنانی در باب «دستور العمل سیر اصفهان صفاآشیان» به رفیقی که قصد دیدار شهر را کرده، نوشته است. موضوع مقاله حاضر، مستمسک قرار دادن این نامه برای آشنایی با کیفیت معرفی مقام اصفهان به عنوان یک شهر از یکسو و از سوی دیگر آشنایی با آداب حضور در محضر چنین شهری در ادبیات فارسی خواهد بود.

در این مقاله تلاش خواهیم کرد با رویکردی تفسیری به این قطعه ادبی آن را از منظر فرهنگی^۳ مورد تأمل قرار دهیم تا دریابیم شهر از منظر نویسنده چه معنایی دارد و ملاقات شهری چون اصفهان چگونه به کمال میسر خواهد شد. ضرورت این تحقیق آن است که امروزه شهر به مفهوم مجموعه‌ای از کالدها تقلیل یافته و بنابراین ملاقات شهر نیز مترادف شده است با بازدید از کالدهای بدون زندگی و یا رفتن به بازار و ... به مقصود عملکردی همچون خرید؛ درحالی‌که این نامه، مسافر را به ملاقات اختصاصات اصفهان و به عبارتی آن چیزهایی که اصفهان را «اصفهان» کرده، دعوت می‌کند؛ عمده این اختصاصات کیفیاتی است که در خلال زندگی کردن با اصفهانیان دیده و چشیده می‌شود.

^۱ با قدردانی از استادام سید محمد بهشتی که در تحریر این مقاله بسیار از راهنمایی‌های ایشان بهره بردم.
^۲ دانشجوی مقطع دکتری معماری، دانشگاه شهید بهشتی.

نویسنده نامه همه حواس پنجگانه مسافر را به کار در یافتن شهر واداشته است؛ تا دیده زیبای‌های منحصر بفرد بازار اصفهان را ببیند و گوش اذان مطبوع مسجد کهنه را بشنود و مشام عطر خوش دکان عطاری جنب مسجد جامع را بپوید و زبان طعم اطعمه و اشربه مختص اصفهان را بچشد و ... بازار اصفهان جایی است که می‌توان قهوه را از دست «میرزا اشرف فنجان» نوشید و لطف آن را درک کرد. توجه به همه این کیفیات در کنار هم، عطر و طعمی از اصفهان به آدمی عرضه می‌کند که بر دل اثر می‌گذارد و در خاطر می‌ماند. برای نویسنده رقع، بازار و همه دیگر فضاهای شهری، محلی است برای تفرج و دیدن و دیده شدن و ملاقات. گویی تمنای زندگی در شهر، تمنای زندگی در فضاهایی است که فرصت ملاقات را فراهم می‌آورد.

هدف مقاله آن است که در خلال معرفی مکان به اعتبار رویدادهای اختصاصی آن مخاطب ناآشنا دیگر در شهری چون اصفهان احساس غربت و گم‌گشتگی نکند. از دید «ناآشنایان» به اصفهان همه شبیه همد و هیچ وجه معرفه‌ای ندارند؛ نگاه از سر غریبگی و بی‌تفاوتی، سبب نوعی گم‌گشتگی و حیرانی در مواجهه با شهر است. در این نامه اصفهان به صفت کیفیت و صفای پنهان در جای‌ها و کسان و دیگر متعلقاتش معرف حضور مخاطب قرار گرفته است و معلوم می‌شود که «اصفهان چگونه شهری است».

واژگان کلیدی

منظر فرهنگی، خیال، معرفگی، مدنیت، آداب حضور در محضر شهر.

مقدمه

عنوان متن «رقعه‌ایست که جناب آقا منصور دستورالعمل سیر اصفهان صفاآشیان و گشت بازارها به جناب میرکن‌الدین نوشته» است. این رقع از آقا میرمحمد منصور عاشق سمنانی^۴ پسر میرفرونی و در گذشته ۱۱۴۵ ق است.^۵ ماجرا آن است که نخست میرکن‌الدین به وی نامه‌ای نوشته و در آن از اصفهان تعریف کرده و اظهار شوق به دیدار نموده است و دستورالعمل سیر در پاسخ به آن نوشته شده است. این فقرات در مجموعه‌ای تحت عنوان «اصفهان و طاووس‌خانه آن» به کوشش و تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه در نشریه فرهنگ ایران‌زمین به چاپ رسیده است.^۶ این مجموعه مشتمل است بر متون نظم و نثری که به نوعی در تعریف شهر اصفهان نوشته شده است.^۷ در این مقاله با روش تحلیل محتوایی متنی از دوره صفویه سعی در روشن کردن وجوه حائز اهمیت در ملاقات اصفهان در نزد مؤلف مقاله داریم. در اینجا ادبیات آئینه‌ای خواهد بود برای درک ارزشهای شهر و چگونگی ملاقات کردن این ارزشها در نزد قدما.

^۴ سرگذشت عاشق سمنانی در سفینه محمود قاجار آمده است.

^۵ حکومت صفویان ۹۰۷-۱۱۳۵ ق است و بنابراین مؤلف بیشتر طول دوره حیات خود را در این عصر از تاریخ ایران سپری کرده است.

^۶ دانش‌پژوه، محمدتقی. «اصفهان و طاووس‌خانه آن» در: فرهنگ ایران‌زمین، ج ۱۸، ص ۲۴۳-۱۵۷.

^۷ مجموعه مقدمه‌ای جامع راجع به مراجعی که متون از آنها اقتباس شده است به قلم مرحوم دانش‌پژوه دارد.

۱. خیال

خیال رؤیایی است که هنوز به وسیلهٔ صناعت‌های رایجی چون موسیقی، کلام (نظم و نثر)، صورت‌گری یا معماری و... به بیان در نیامده است. خیال نه در برابر واقعیت، بلکه خود سرچشمهٔ واقعیت آن مصنوعات است. بر خلاف تصور رایج ما که واقعیت را امر واقع شده در زمان و مکان مادی می‌پنداریم، هر امر پیش از آن که بتواند در زمان و مکان حادث شود، در عالم ذهن هنرمند یا صانع نقش می‌بندد و همین خیال است که منشأ اثر واقع شده و سبب پیدایش چیزی در جهان ماده می‌شود.

صورت از بی‌صورت آید در وجود/هم‌چنانک از آتشی زادست دود
کم‌ترین عیب مصور در خصال/ چون پیایی بینیش آید ملال
حیرت محض آردت بی‌صورتی/ زاده صد گون آلت از بی‌آلتی^۸

انسان به واسطهٔ بیان زبانی، تصویری و تجسمی و ... می‌کوشد خیالی مجرد را به قفس این عالم فرا خواند و آن را به سایر انسان‌ها منتقل کند، همهٔ اقسام هنرها برای فراخواندن خیال به عالم ماده و انتقال آن به دیگری ناگزیر به میزانی از سیالیت آن می‌کاهند. به هر حال ظرفیت هر یک از هنرها برای انتقال سیالیت و تجرد عناصر خیالی به عالم ماده با دیگری متفاوت است. هنرهایی که ماهیتی مجردتر و بی‌صورت‌تر دارند همچون موسیقی و ادبیات، برای احضار مرغ خیال به عالم ماده قفسی فراخ‌تر از هنرهای تصویری و تجسمی فراهم می‌آورند؛ در مقابل، هنرهایی که با صورت سروکار بیشتری دارند، ناگزیر مرغ پُران خیال را در قفسی تنگ‌تر به این عالم فرامی‌خوانند. بی‌صورتی و سیالیت و شفافیت رؤیاست که سبب می‌شود، همچون آب، هر صورتی بپذیرد.

ادبیات چه منظوم و چه منثور نیز خود حاصل خیالی است که هنرمند در سر پرورانده است واسطه‌ای است برای انتقال این خیال به دیگران. خیالی که در قالب ادبیات ریخته می‌شود ممکن است دربارهٔ شهری باشد؛ ادبیات فارسی مملو از متونی است که به اهداف مختلف دربارهٔ شهرها نوشته شده است. در این میان برخی قصد معرفی مختصات مکانی شهری را داشته‌اند و بنابراین جنبهٔ اطلاعاتی و آموزشی یافته‌اند؛ در این نوع متون از آب و هوا و وضعیت طبیعی و تاریخی شهر گرفته تا علما و فضلا و دانشمندان و هنرمندان به اختصار یا تفصیل می‌آید. از سوی دیگر متونی هستند که در وصف شهری چنان نوشته می‌شوند که گویی می‌خواهند خیال آن شهر یا به عبارتی عطر و طعم و رنگ و بوی آن را به خواننده بچشانند و از این رهگذر شوقی در دل او برای ملاقات شهر ایجاد کنند. بسیاری هنرمندانی که قطعاتی ادبی دربارهٔ شهر یا آبادی خود تصنیف کرده‌اند و ضمن اظهار علاقهٔ خود به موطنشان در دیگران نیز تمنا برای دیدار فراهم کرده‌اند. مولانا مهمترین انگیزهٔ سفر به شهری را خیال بی‌صورت آن شهر در ذهن می‌داند؛ خیالی که ممکن است با شنیدن نام آنجا، دیدن تصاویری از آنجا و یا خواندن متونی دربارهٔ آنجا در ذهن پرورانده باشیم.

صورت شهری که آنجا می‌روی/ ذوق بی‌صورت کشیدت ای روی^۹

^۸ مولانا، مثنوی معنوی، دفتر ششم.
^۹ همانجا.

۱.۱. ادبیات وسیله‌ای برای انتقال کیفیت یا خیال

خیال امری کیفی است، به همین خاطرست که برای بیان آن ناگزیر از توسل به جنبه‌هایی از زبان می‌شویم که وقتی به کیفیت بی‌اعتنائیم لزومی به استفاده از آن نمی‌بینیم. در واقع خیال هرچیز به لطیف‌ترین کیفیت آن اشاره دارد که در کنه معنای آن موجودست. زبان مناسب برای انتقال این نوع کیفیت همان «ادبیات» است. ادبیات رعایت ادب را می‌رساند و ادب به معنی رعایت حرمت‌هاست. حرمت هر چیز آنگاه به جای آورده می‌شود که مغز آن به بیان درآید و حق مطلب درباره آن ادا شود. پس وقتی از ادبیات فارسی سخن می‌گوییم مرتبه کارکردی زبان مدنظر نیست بلکه مرتبه‌ای از زبان مدنظرست که با کیفیات نهانی امور سروکار دارد. ادبیات در این معنی زبان اشارت است یعنی زبانی که می‌خواهد پرده از ظاهر چیزها کنار بزند و مخاطب را به دیدن کنه آن دعوت کند و به همین خاطر ادبیات پر از صناعات ادبی و تعابیر شاعرانه و استعاره و تمثیل و اغراق و ... است.

ادبیات تلاش می‌کند جوهره‌ای پنهان در هرچیز را به بیان درآورد که آن جوهره از جنس کیفیت است و برای بیان آن است که از معانی رایج هر چیز دست می‌شوید و مخاطب را به دیدن آنچه نادیدنی است دعوت می‌کند. به عنوان مثال هر استعاره اشاره به جوهره‌ای مشترک در دو چیز متفاوت دارد؛ در بسیاری از اشعار برای توصیف رعنائی تحسین‌برانگیز سرو آن را به قامت یار تشبیه می‌کنند و گاه بالعکس تناسبات و زیبایی قامت یار را به سرو شبیه می‌دانند. آنچه در هر دوی این تشبیهات مشترک است جوهره‌ای است از جنس زیبایی و شکوه. توجه داشتن به کیفیات و عصاره‌ها، کلام را با تشبیه و استعاره و تمثیل می‌آمیزد چرا که می‌خواهیم صورت را از تصوّر بزاداید و عصاره خیال‌انگیز آن را نگه دارد.

در واقع با خواندن و شنیدن کلام خیال‌انگیز درباره جایی، تصویر کاملی از آنجا در ذهن نمی‌ماند بلکه تنها عصاره‌ای از عطر و طعم و رنگ در ذهن و دل می‌ماند و این همان امر کیفی یا خیال منتقل شده است. درست مانند زمانیکه از جایی بازدید می‌کنیم و از آنجا می‌رویم؛ آنچه برای ما می‌ماند خیالی است که ملغمه‌ای از تصویرهایی نه‌چندان واضح و عطر و رنگ و بو و ... است. هر چه شهری خیال‌انگیزتر باشد این عصاره یا کیفیت بیشتر و بهتر در ذهن می‌ماند و خاطره‌ای ماندگار را رقم می‌زند.

شهری که بیش از هر جای دیگر درباره آن گفته‌اند و شنیده‌ایم و همواره دستمایه توصیفات و تعاریف فراوان شده است، شهر اصفهان به خصوص اصفهان در دوره صفوی است. اصفهان صفوی خیال‌انگیزترین شهرهاست که زیبایی‌هایش به وسیله ایرانیان و بیگانگان به واسطه‌های مختلفی چون ترسیم گراور و نقاشی و نظم و نثر و ... به بیان درآمده است. ادبیات عصر صفوی محملی است که خیال اصفهان به خوبی در آن منعکس است. ادبیات از آن رو که مستقیماً با حواس ظاهری سروکار ندارد ذوق و ذائقه باطنی آدمی و به عبارتی دل او را مخاطب قرار می‌دهد و از این نظر سیالیت خیال را بهتر منتقل می‌کند.

۱. ۲. خیال در منظر فرهنگی

چه چیزی شهری چون اصفهان را مستعد خیال‌پردازی کرده است؟

شهر نیز مانند هر پدیده دیگری ظاهری دارد و باطنی. خیال‌انگیزی بیشتر معطوف به باطن شهر است تا ظاهر آن. برای توضیح ظاهر و باطن شهر به طور کلی و شهری چون اصفهان به طور خاص خوب است از مفهوم «منظر فرهنگی» کمک بگیریم. منظر فرهنگی کیفیتی از محیط است که حاصل تعامل انسان و مکان به روزگاران طولانی است.^{۱۰} این تعامل مکان را از حالت بکر و دست‌نخورده خارج می‌کند و در طول زمان آن را واجد مشخصه‌هایی می‌کند. منظر فرهنگی ساحت‌های متفاوتی دارد. به صورت کلی می‌توان دو مرتبه از تعامل انسان و محیط را برشمرد؛ تعامل در ساحت مادی، تعامل در ساحت معنایی.

در همه ساحت‌های تعامل انسان و محیط اثراتی هم بر انسان و هم بر محیط دارد؛ حاصل تعامل انسانها با محیط چه در ساحت مادی و چه در ساحت معنایی درآمدن محیط از «ناکجایی» و پیدا کردن شخصیت و مختصاتی است. سکونت انسان در محیط، نام‌گذاری بر جای‌جای آن و بالفعل کردن منابع بالقوه آن و دفع تهدیدات و موانع سکونتی آن همه و همه باعث می‌شود محیط به ویژگی‌هایی معرفه شود. همه این تأثیرات مرور زمان را می‌طلبد. بدیهی است که هرچه مدت زمان بیشتری از تعامل انسان و محیط سپری شده باشد، لایه‌های این تعامل عمق و غنای بیشتری پیدا می‌کند.

هرچه محیط سابقه طولانی‌تری به لحاظ زندگی انسان در آن داشته باشد محل رویدادهای بیشتر و به تبع صاحب روایت‌های بیشتر و پرداخته‌تری است. روایت‌ها ساحت معنایی تعامل انسان و مکان را می‌سازد و به محیط در ذهن انسان رنگ و بو و کیفیت خاصی می‌دهد و به عبارتی آن را خیال‌انگیزتر می‌کند. خیال‌انگیزی اصفهان به اعتبار تاریخ طولانی سکونت انسان و سابقه دیرین شهرنشینی است؛ همانچیزی که قصه‌ها و افسانه‌های فراوانی را برای آن رقم زده است و انواع کیفیت را به آن بخشیده است. بنابراین نگاه از منظر فرهنگی کمک می‌کند که شهر را در همه ساحت‌های آن مورد تأمل قرار دهیم و برای شناخت شهر تنها به ساحت مادی آن اکتفا نکنیم.

در ساحت مادی و عملکردی انچیزی که شهر را شهر می‌کند و به عبارتی محک تمایز شهر از غیرشهر و یا تمایز هر شهر از شهر دیگر است شاید تفاوت‌های کالبدی باشد. در ساحت معنایی معیار تفکیک شهر و روستا کیفیت متفاوت این دو است. در ساحت اخیر دیگر تنها تفاوت‌های کالبدی شهر اصفهان با شهرهای دیگر نیست که آنجا را خیال‌انگیز جلوه می‌دهد بلکه قصه‌های جای‌جای آن و روایت‌های شهر و اصولاً طلب کیفیت از نوع شهری است. با این نگاه اصفهان همچون صحنه نمایشی است که اهالی‌اش همه مسئول اجرای بخشی از این نمایش‌اند و هریک به نوعی در خوش آب و رنگ شدن این نمایش سهمی دارند و هیچ‌یک سیاهی لشکر نیستند و برعکس به سالیان اسم و رسمی پیدا کرده‌اند.

^{۱۰}International encyclopedia of the social and behavioral science, "cultural landscape in environmental studies".

ملاقات راستین با شهر زمانی به وقوع می‌پیوندد که امکان ملاقات در همهٔ ساحتها فراهم شود؛ در ساحت مادی واسطهٔ ملاقات حواس ظاهری است، سؤال اینجاست که در ساحت معنایی و خیالی واسطهٔ ملاقات چیست؟

ملاقات می‌تواند تصادفی باشد و به عبارتی بازدیدکننده ممکن است همچون ناشناسی در شهر شروع به پرسه زدن کند و جای به جای بناها و جاذبه‌های شهر را ببیند و از آنها بگذرد، بدون آنکه تلاش کند قصه‌های هر جا را بداند و یا با آدمها ارتباط برقرار کند و ... این نوع ملاقات هم در جای خود مغتنم است ولی اگر از سیاح پرسیده شود که تمایز دو شهری که همزمان به همین ترتیب دیده در چه بوده است او احتمالا از تفاوت صورت بناها و یا برخورد ظاهری اهالی و یا حداکثر از طعم غذاها و ... سخن خواهد گفت. عمیق‌ترین ملاقات زمانی صورت می‌گیرد که میزبانی آشنا انسان را به دیدار ببرد. میزبان آشنا به قصه‌ها و روایتهای شهر امکان ملاقات عمیق‌تری را فراهم می‌کند. در این رقعۀ عاشق سمنانی خواسته تا خیال اصفهان را در قالب شعر و نثر به مخاطبش عرضه کند و او را به ملاقاتی راستین دعوت کند؛ ملاقاتی در لایهٔ معنایی و کیفی شهر. اما او چگونه چنین کاری می‌کند؟ یعنی مؤلف چه چیز را در مخاطب واسطهٔ درک کیفیات قرار می‌دهد و چگونه او را برمی‌انگیزاند؟

۲. نحوهٔ ملاقات کیفیت‌ها

۲.۱. توجه به وقت در ملاقات شهر

میزبان در مسیر بازدید که پیشنهاد کرده است به زمان ملاقات توجه دارد و به عبارتی برنامه‌ریزی‌اش به گونه‌ای است که میهمان در هر زمان به اقتضای آن وقت از روز در جای مناسبی باشد که هم بتواند بهترین بهره را از حضور در شهر ببرد و هم هر جایی را در بهترین زمان جلوه‌اش مشاهده کند. با این تعبیر میزبان همچون عکاسی خبره است که بهترین زمان برای مواجهه با سوژه و ثبت آن در خاطر را می‌شناسد.

عزیز من بامداد که استاد چابک‌دست قضا تختهٔ صبح از پیش دکان مشرق برداشته آیینۀ فروش خورشید بازار روزگار را گرم سازد و ذرهٔ تنک‌مایه بساط خرده‌فروشی به بار آید، روی به راه نهند.^{۱۱} ... چون وقت نماز ظهر درآید، مؤذنان خوش به ندای شوق‌افزای «حی علی الصلوة» غلغله در طارم مینافام اندازند و از باب‌الصفاء یعنی: در طلا، که چون در رحمت به روی همه باز و مرادبخش ارباب نیاز است به مؤدای صدق انتمای «و من دخله کان آمنا» در کنف امان یزدان درآیند.^{۱۲}

وقت آنگاه در ملاقات اهمیت پیدا می‌کند که مقصود صرفا دیدن و عبور کردن نباشد بلکه به خاطر ماندن باشد. توجه به وقت از مصادیق توجه به کیفیت ملاقات است. اگر ملاقات را تنها امری کارکردی نبینیم بهترین وقت را برای دیدار انتخاب می‌کنیم. اصلا توجه به کیفیت است که «زمان» در معنای کلی‌اش را تبدیل به «وقت»^{۱۳} می‌کند.

^{۱۱} دانش‌پژوه، «اصفهان و طاووس‌خانهٔ آن»، ص ۲۱۴.

^{۱۲} دانش‌پژوه، «اصفهان و طاووس‌خانهٔ آن»، ص ۲۲۸.

^{۱۳} دهخدا، ذیل «وقت».

۲.۲. توجه به وجه کیفی دینداری

وقتی نگاه به دینداری نظر به کیفیت دینداری داشته باشد آنگاه صحبت از دایره شریعت و اختلاف صورت‌ها فراتر می‌رود و در دل میان مذاهب و ادیان آشتی پدید می‌آید. در اینجا میزبان برای آنکه میهمانش به ملاقات حقیقی و در اصل ملاقات کیفیت‌ها نائل شود او را به کنه مسلمانی که همان سلم و محبت است دعوت می‌کند و از او می‌خواهد با مسامحه و از در آشنایی و آشتی و محبت با پیروان دیگر ادیان وارد شو تا بتوانی از دل با هر کسی ارتباط برقرار کنی.

به دامان محبت چون زدی چنگ/ به هرکس باش چون آینه یکرنگ
به هفتاد و دو ملت آشنا باش/ گهی ترسا و گاهی پارسا باش
گهی با صوفیان شو در مناجات/ گهی با رند می‌کش در خرابات
گهی می‌باش مصحف‌خوان رخسار/ گه از زلف بتان می‌بند زنار
ز هر ملت گزین کن ملت عشق/ که گردی رستگار از دولت عشق^{۱۴}

در این حالت در ذکر و عبادت نیز به وجه صوری این اعمال اکتفا نمی‌شود بلکه میزبان میهمان را به نماز خواندن در مسجد جامع و اقتداء به مولانا محمدتقی دعوت می‌کند که نماز خواندن پشت سر او سعادت است که نصیب هر کسی نمی‌شود و پس از آن پای موعظه عارف همدانی نشستن و وقتی نوبت ذکر شد میهمان به خانقاه صوفی نصیر دعوت می‌شود. همه این توصیه‌های اکید دعوت به کیفیت است و چه بسا اگر قرار بود اکتفا به صورت ظاهری عبادت شود لزومی به این همه تدبیر و سفارش و معرفی نبود بلکه همه چیز می‌توانست به دست قضا سپرده شود.

چون به تحقیق وقت نماز گشته ادراک سعادت اقتداء اسلام مولانا محمدتقی توانی یافت، اگر به موعظه حقانی آن عارف همدانی خود را برسانی از استماع گوهر حدیث درج صماخ را به جواهر ثمینی مملو گردانی و اگر از آن عطیه بی‌نصیب مانی به خانقاه فلک اشتباه درویش بی‌نظیر صوفی نصیر رفته در حلقه صوفیان صافی نهاد و درویشان پاک‌اعتقاد داخل گردی، از کیفیت ذکر خفی و جلی و وجد و حال و خروش آن طایفه حق‌پرست تمتع یافته و محظوظ گردند...^{۱۵}

۲.۳. معرفه بودن جایها و اشخاص و چیزها

یکی از مؤلفه‌های برخورداری از کیفیت معرفه بودن است. معرفه بودن یعنی شناخته‌شدگی که در مقابل نگرگی یا ناشناختگی قرار دارد. بعضی امور (اشخاص و جایها و چیزها) در این عالم معرفه بالذات هستند و برخی دیگر معرفه بالعرض. معرفه بودن ذاتی معمولاً شناخته شدن به صفت و یا احوال و یا کیفیتی است که وجودی آن جا یا شخص یا مکان است و از درون خود او می‌جوشد. ولی الزاماً همه آنچیزهایی که شناخته شده‌اند بنابر ویژگی‌های ذاتی شناخته شده نیستند بلکه گاه به واسطه انتصاب به موضوعی معروف، معرفه شده‌اند.

^{۱۴} دانش‌پژوه، «صفهان و طاووس خانه آن»، ص ۲۱۵.

^{۱۵} دانش‌پژوه، «صفهان و طاووس خانه آن»، ص ۲۳۲.

معرفه ذاتی شدن بسیار دشوار است و نیاز به تلاش و مرارت و پرورش استعدادها دارد و از همینرو در زمان طولانی ممکن می‌شود. بسیاری از جایها به واسطه تاریخ طولانی و برخورداری از زیبایی‌هایی منحصر بفرد واجد کیفیتی شده‌اند که آنان را شناسانده است؛ ایران، شهر اصفهان، میدان نقش جهان یا پل خواجه و ... از این قبیلند. اشخاصی هستند که به واسطه مرارت‌ها و تلاش طولانی مدت و تمرین‌های نفسانی به جایگاهی رسیده‌اند که شناخته شده‌اند؛ بسیاری از شعرا و نویسندگان و عرفا و اندیشمندان از این دسته‌اند. چیزهایی نیز هستند که به خاطر مسبوق به سابقه بودن معرفه‌اند؛ مانند دیبای روم و ابریشم یزد و قالی کرمان و ... بنابراین معرفه بودن در هر حال نشانه صاحب کیفیت بودن است؛ گاه این صاحب کیفیت بودن ذاتی است که البته ممدوح است و هیچگاه کسی یا چیزی یا جایی از آن کیفیت خلع نمی‌شود و گاه عرضی است و به راحتی می‌توان کسی یا چیزی یا جایی را از آن کیفیت خلع کرد.

رقعه پر است از اسامی مکان‌ها و اشخاص و چیزهایی که در شهر اصفهان آن زمان بنابر برخورداری از کیفیتی مخصوص معرفه‌اند: دکان صالح خواص خان، قهوه‌خانه خواجه علی، قیصریه، باباالصفاء، بازارچه ملاعبدالله، سنگک پرویز بیگ، تالار طویله و ... همه و همه کیفیت‌هایی به میهمان عرضه می‌کنند که در هیچ‌جای دیگری مشابه آن نیست. همه اینها معرفه بالذات هستند. معمولاً در شهرها به علت فراوانی و تمرکز جمعیت انسانها به شخصیت حقوقی و صنفی و اجتماعی‌شان شناخته می‌شوند این نوعی از معرفه بودن عرضی است درحالیکه شهر حقیقی محل تمرکز تعاملاتی است که در آن انسانها به شخصیت حقیقی و بنا بر خصوصیات منحصر بفردشان شناخته می‌شوند. در اینجا معرفه بودن همچون روستا به علت پیوندهای خویشاوندی با دیگر اهالی نیست بلکه به علت تداوم زیست و شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی عمیق و مبتنی بر کیفیت‌ها و جذابیت‌های شخصی است. همانطور که به گواهی این رقعه بسیاری از شخصیت‌های شهر بنا به ویژگی‌هایی معرفه همه اهل شهرند؛ از همین دست است عطاری که دیدن او و معاشرت با او توصیه اکید عاشق سمنانی است:

... از این بازار با دیده خون‌بار و دل‌افکار و نالان گذشته بر در مسجد جامع در دکان عطاری مقابل حاجی طاهر دل‌داری عطاری دکان‌دار است که شهر دل‌بسته آن بازار و جگرسوخته آن عطارند، دل بیمار به آن عطار عرضه شاید که به شربت عناب لب تب محرق فراق را و مرض مهلک اشتیاق را معالجه و مداوا تواند کرد ...^{۱۶}

● فضاهای شهر چون میهمانخانه شخصی میزبان

وقتی مدنیت در شهر بر اریکه نشسته باشد خود فضاهای شهر می‌توانند محل‌هایی برای تجمع باشند به این معنی که فرصتی برای ملاقات در مقیاسی بزرگتر از تجمعی که در یک خانه می‌تواند گرد هم آیند فراهم می‌کند. در زمان حیات مدنی شهر آغوشی گشوده به روی حضور دارد و بر عکس در زمان بجران مدنیت و به عبارتی زمانی که شهر فاقد حیات مدنی باکیفیتی است حضور مردم در شهر به حضور حداقلی کاسته می‌شود و تعامل به درون فضاهای خصوصی کشیده می‌شود و به عبارتی مردم پشت به فضای شهر و روی به درون فضاهای خصوصی خود می‌کنند. در این حال روابط شهروندی به کارکردی‌ترین وضع تنزل پیدا می‌کند و تنها حلقه تنگی از روابط خویشاوندی باقی می‌ماند.

^{۱۶} دانش‌پژوه، «اصفهان و طاووس خانه آن»، ص ۲۲۶.

در این رقعہ جایجای شهر آنقدر برای عاشق سمنانی خودمانی است و از سر آشنایی از زیبایی‌هایش برای مخاطب تعریف می‌کند که گویی دارد فضاهای خانه و اهل خانه‌اش را به او معرفی می‌کند. حضور فعال مردم است که به شهر و فضاهای آن کیفیت و مطبوعیت می‌دهد؛ حضور کیفیت‌بخش به معنی حضور اجباری و گذری نیست بلکه به معنی حضوری توأم با مکث و آرامش و وقت‌گذرانی است.

در این حالت بازار تنها محل خرید مایحتاج زندگی و اقلام روزمره نیست بلکه کريدوری است که به حشر و نشر بویها و انسانها و رنگ‌ها و سروصداها معرفی می‌شود و صحنه‌های نابی از حیات را توصیف می‌کند. میدان نیز همچون لباسی دوخته بر قامت بخش دیگری از زندگی شهری است؛ مکث و تماشا و معاشرت. از این جهت میدان همچون میهمانخانه شهر است و پر است از اتفاقات مختلف.

و چون به میدان فسیح‌المکان نقش جهان رسند زمانی سراسر روان فضاء و تماشای شور و غوغاء شوند که صفحه میدان ازدحام خلایق و هجوم مردم چون سپهر ثوابت و سیار آراسته و مانند صف محشر از کثرت و جمعیت رستخیز ازو برخواسته، راه آمد و شد درو به دشواری و بلکه حرکت مشکل و متعذر است.

میدان که بود ملک درو افزون‌تر/ هر عصر درو قیامت آید به نظر

آوازه نغاره نفع صور و میان از جوش و خروش همچو روز محشر هر گوشه معرکه‌ای و هر طرف هنگامه‌ای و هر سو بازاری و هر طرف گلعداری مشاهده می‌رود.^{۱۷}

این نوع معرفی باعث می‌شود ملاقات میهمان با شهر در پرده‌های درونی تری اتفاق افتد. میزبان همچون واسطه‌ای آگاه و داناست که میهمان را هر چه بیشتر و بیشتر به عمق دعوت می‌کند آنجا که مسئله مسئله کیفیت است.

چون می‌دانم که با بیت معرکه باباقاسم ریش‌درازی و به زنجیر آن شوخ شعبده‌بازی باید که پیش از هجوم تماشاگران و قبل از ازدحام نظاره‌گیان در حاشیه آن معرکه و حوالی آن دستگاه مقامی مناسب و کمینی لایق انتخاب نموده^{۱۸} ... از اینجا با دل چون طره یار پریشان و دیده چون ابر بهاران گریان، طایر رنگ از آشیان چهره‌پریده و گریبان از تپش دل دریده، لنگ لنگان و به قفا نگران لحظه‌ای در کنار معرکه کشتی گل‌چین هنگامه نونهال چمن نوجوانی، گل‌گلشن محمد خلخالی شوند. الحق کشتی آن چالاک و آتش‌پاک خالی از کیفیتی نیست.^{۱۹}

• معرفه بودن متاع بازار

دعوت میزبان به هر چیزی حتی به «طعام حاضری» نیز دعوت به کیفیت آنهاست؛ او میهمان را به خوردن نان سنگ و لواش دعوت می‌کند ولی نه هر نوع نان سنگکی؛ نان سنگک پرویز بیک و نان لواش استاد تیمور. در دعوت به خوردن

^{۱۷} دانش‌پژوه، «صفهان و طاووس‌خانه آن»، ص ۲۲۳.

^{۱۸} دانش‌پژوه، «صفهان و طاووس‌خانه آن»، ص ۲۳۳.

^{۱۹} دانش‌پژوه، «صفهان و طاووس‌خانه آن»، ص ۲۳۷.

گلای و انگور و هندوانه و خربزه همه و همه با بیان دقیق نوع آنها محظوظ شدن از کیفیت لحاظ شده است. گویی در طول تاریخ در این شهر همه چیز آزموده شده و بهترین‌ها به لحاظ کیفیت حفظ و معروف شده است.

هرچند در چنین روزی پروای خورد و خواب نمی‌باشد، لیکن چون طبیعت به غذا معتاد و نفس بهیمی طالب اکل و شرب است ساعتی به جهت چاشت کردن توقف نموده به محاضری اکتفا باید کرد از نان سنگک پرویزبیک و لواش استاد تیمور و پنیر یخچال و ماست جوالی و انگور کشمش و ریش‌بابا و هولوی دانه‌شیرین و شفتالوی سبز و امرود جوقند و هندوانه تخم کاشان و خربزه قرقی و علی باغبانی و عابدینی هرگاه رودباری هرگاه رودباری گلرز گلزار گلدار نباشد تناول باید کرد.^{۲۰}

۳. ملاقات با دل

ملاقات می‌تواند با حواس اتفاق افتد و یا با دل. آنچه حس می‌بیند صورت است و آنچه دل درک می‌کند کیفیت و مطبوعیت است. آنچه به واسطه حس درک می‌شود فراموش‌شدنی است ولی آنچه دل را مسخر می‌کند جاودانه می‌شود و دوری از آن دلتنگی پدید می‌آورد. اصفهان زمانی خیال‌انگیز می‌شود که دل را به ملاقات کیفیت‌ها آن ببریم و نه صرفاً حواس را. میزبان صاحب‌دل نیز به خوبی از این موضوع آگاه است و تلاش دارد دلتنگی میهمان را جبران کند و دل میهمان را بیانگیزد. او در ابتدای رقعہ تأکید می‌کند که با این دستورالعمل دل در کار دیدار می‌شود:

دستورالعملی در باب سیر بازارها و گشت گلزارها و نظاره دیدارها مرقوم کلک بیان می‌گردد به هیچ وجه از این طریق انحراف جایز نداشته، به هیچ روش تخلف نوزد.

بدین دستور میباید عمل کرد/ **دل مشتاق** را از خود خجل کرد^{۲۱}

سراسر رقعہ پر است از ترکیبات ادبی‌ای که با دل ساخته شده‌اند: «دل‌انگیز»، «دل‌پذیر»، «دل‌ربا»، «دلخواه»، «دل‌بسته»، «دل‌تنگ» و ... گویی ملاقات سراسر با دل و در دل اتفاق می‌افتد چراکه دل است که کیفیت‌ها را تشخیص می‌دهد. کیفیت وقتی رخ می‌نمایند که با دل به تماشا برویم و اگر این اتفاق بیفتد ملاقات در خاطر می‌ماند و دل‌تنگ دیدار دوباره می‌شویم:

اولا در بازارچه تیمچه از کیفیت دیدار شوخ تنباکوفروش صبحی‌زده سورت خمار فراق را تسکین بخشند ...^{۲۲}
حتی جایکه میزبان امکان آن را می‌دهد که دل به جای کیفیات، مسحور و مسخر آب و رنگ ساختگی شود او را سخت برحذر می‌دارد:

... چون به در دولخانه رسند، اگر وقت را مقتضی دانند به تالار طویله که رنگ بتخانه چین و ارژنگ مانی است، از تماشای تصاویر فرنگ زنگ‌زدای خاطر شوند. زنهار که به حسن ساخته و رنگ عارض آن جادونگهان سنگ‌دل فریفته نشده، دل به صورت دیوار نبندند...^{۲۳}

^{۲۰} دانش‌پژوه، «اصفهان و طاووس‌خانه آن»، ص ۲۱۹.

^{۲۱} دانش‌پژوه، «اصفهان و طاووس‌خانه آن»، ص ۲۱۴.

^{۲۲} همانجا

۴. مدنیت: ادبیات زندگی در شهر

همچنانکه گفتیم در ساحت معنایی آن چیزی که شهر را شهر می‌کند، تنها کنار هم قرار گرفتن کالدهای شهری‌ای چون بازار و مسجد جامع و خیابان و میدان و ... در کنار هم نیست هرچند که اینها نشانه‌هایی شهری است ولی خود این کالدهای معظم برخاسته از تمناهایی است که آن تمناها سنگ‌بنای اصلی ایجاد شهر است. شهر برخاسته از تمنای مدنی مردمان است؛ آنانی که برای زندگی در عرصه‌ای فراتر از عرصه‌ی خونی و خانوادگی اعتباری قائلند، و روابط پیچیده اجتماعی را به رسمیت می‌شناسند و آداب آن را به جای می‌آورند.

در نظر کسانی که برخوردار از مدنیت یا در تمنای مدنیت‌اند؛ شهر نیز خانه است، خانه‌ای فراخ برای سکونت در کنار عده‌ای دیگر که هرچند خویشاوند ما نیستند ولی همشهری مایند. همشهری در این معنی اشخاص غریبه نیست بلکه همشهری بودن نیز نوعی نسبت میان افراد است. برای شهروندان حقیقی هر فضایی از شهر تنها به اعتبار ساحت مادی‌اش شناخته نمی‌شود بلکه همه‌چیز واجد معنایی است که انسانها به آن بخشیده‌اند؛ «خیابان» تنها معبر نیست که آنان را از جایی به جای دیگر برساند بلکه خود عرصه‌ای است برای تفرج و تماشا. آنانی که برایشان «میدان»، بلکه نیست که می‌تواند مانع برخورد و تصادف شود؛ «میدان» صحنه‌ای است برای دیدن و دیده شدن و گفتگو و اظهار نظر. و این همان تمنایی که میدان نقش جهان اصفهان را پدید آورد:

و در این سال معمار همت عالی‌نهمتش طرح عمارتی فرمده بودند که تا بنای عالم است هیچ بنا مثل آن نشده بود؛ از جمله میدانی که در در دولت‌خانه است و دورش نه‌ری عظیم است موشح به چنار و بید و بسیار بصفا، چنانچه سیرگاه خلاق و نشیمنگاه مخالف و موافق است.^{۲۴}

برای نویسنده بازار اصفهان جایی فراتر از عرصه‌ی مبادله و تجارت است همانطور که مسجد تنها جایی برای گزاردن نماز نیست. بازار و میدان و مسجد و ... همه عرصه‌هایی است برای تأمل و تعلل و حضور مردم. میهمان به معاشرت با عطار دعوت می‌شود؛ عطار شخص باصفایی است که می‌توان درددل را به او گفت و از او مداوا خواست. پیداست که کار عطار تنها نسخه‌پیچیدن برای مشتریان نیست یعنی کسانی که نزد او می‌روند فقط به همین قصد نمی‌روند بلکه آنها برای دیدن او و بهره‌بردن از مصاحبت او نزدش حاضر می‌شوند.

همه این کالدها اگر خالی از روابط انسانی باشد و یا مملو از آدمیانی شود که حضور و تعامل را نمی‌فهمند یا متوجه نیستند ارزش قهوه‌ای که «از دست میرزا اشرف فنجانی بگیرند» بیش از قهوه‌ای است که در چاردیواریشان می‌خورند و یا پای موعظه عارف همدانی نشستن را بر نماز فرادی مرجح نمی‌دانند نمی‌توان شهر دانست. در شهر بودن و حق ملاقات شهر ادبیاتی دارد؛ به طور خلاصه می‌توان گفت شهر در جایی به منصه‌ی ظهور می‌رسد که ساکنانش برای کیفیات غیرکارکردی و نامتعیین نیز بها و اهمیت قایلند؛ برای حظ بردن. همچون ادبیات که برای واژگان و مفاهیم به جر معنای ظاهری معنایی باطنی و خیالی نیز قائل است؛ همان معنایی که دل واسطه درک و دریافت آن است.

^{۲۳} دانش‌پژوه، «اصفهان و طاووس خانه آن»، ص ۲۲۲.

^{۲۴} منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی.

۵. سرانجام

ادبیات ساحتی از کلام است که تنها به مرتبه کارکردی بیان اکتفا نمی‌کند بلکه می‌خواهد خیال را مخاطب قرار دهد و با آن وارد گفتگو شود و از اینجهت ادبیات محل خوبی برای توجه دادن انسان به روی دیگر امور است. با توجه به همین قابلیت ادبیات فارسی و از آنجا که پیشینه ادبی ما از جهت توجه به مراتب عمیق معنایی بسیاری از امور غنی است، می‌توان ادبیات گذشته را واسطه‌ای برای شناخت مراتب عمیق‌تری از معنای شهر قرار داد؛ همان مراتبی که مدتی است به آن بی‌توجهی شده است. بسیاری از متون ادبی کهن که شهرها و روابط جاری در آنها را موضوع قرار داده‌اند، هر یک به نوعی تلاش کرده‌اند انسانها را دعوت به ملاقات شهرها بنابر وجوه کیفی‌شان کنند؛ از همین جمله‌اند شهر آشوب‌ها. با این نگاه همه این متون ماهیتا با رقعۀ عاشق سمنانی تفاوتی ندارد. و این رقعۀ یکی از این بشمار نمونه‌هاست که چون موضوع آن مستقیماً به ملاقات و دیدار و سیاحت مربوط است از این جهت آیینۀ شفافتری برای دیدن است.

اینکه چرا شهرها موضوع متون ادبی بشمار می‌روند خود جای تأمل دارد. شاید به این علت باشد که شهر محیطی است که در آن توجه به کیفیات تشویق می‌شود و همین توجه به وجوه معنایی و اعتباری و رای وجوه متعین و کارکردی سبب شده است که شهر خاستگاه بسیاری از آثار ادبی باشد. مدنیت چون جان برای جسم و کالبد شهر است و همان چیزی است که توجه و التزام به کیفیت‌ها را رقم می‌زند. این وجه کیفی شهر را با تمسک به زبان عبارت نمی‌توان به خوبی تبیین کرد و درک و توصیف آن نیاز به زبان اشارت دارد و این همان چیزی است که ادبیات فارسی آن را میسر کرده است. ادبیات جزو هنرهایی است که چون هدفش متلذذ کردن هیچ‌یک از حواس ظاهری به صورت مستقیم نیست، راحت‌تر با خیال ارتباط برقرار می‌کند و حظ دل را به همراه دارد و از اینرو زبان اشارت توصیف شهر و مدنیت است.

در این مقاله سعی کردیم با روش تحلیل محتوایی متنی ادبی از دوره صفوی که دعوتنامه و راهنمایی برای ملاقات شهر اصفهان بود مفهوم شهر و وجوه خیال‌انگیز آن را شرح دهیم و در نهایت به موضوع قرابت ماهیت ادبیات و شهر از وجه خیال‌انگیزی پرداختیم. اینکه اغلب شاهکارهای ادبی حاصل بر اریکه نشستن مدنیت در شهرهاست نکته قابل تأملی است و از نتایج این بحث آن بود که ادبیات فارسی یکی از بهترین آیینه‌هایی است که می‌توان چهره شهر ایده‌آل نزد ایرانیان را در آن دید.

۶. کتابنامه

منشی، اسکندریگ. *تاریخ عالم آرای عباسی*. به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.

دانش‌پژوه، محمدتقی. «اصفهان و طاووس خانه آن» در: *فرهنگ ایران زمین*، ج ۱۸، ص ۲۴۳-۱۵۷.

Paul B. Baltes. *International encyclopedia of the social and behavioral science*. Elsevier, ۲۰۰۱.